

مبارزی که همسر و فرزندش جلوی چشمانش از دست رفت

۵ آبان ۱۳۹۳ ساعت ۱۲:۳۱

پسرم ساعت ۱۰:۳۰ شب به فرمانداری نظامی تهران زنگ زد که خانمی در شرایط وضع حمل قرار دارد و حال او نامناسب است، باید به بیمارستان منتقل شود. از فرمانداری نظامی سوال کردند از کجا زنگ می‌زنید؛ پسرم گفت از منزل عسگراولادی.

مرحوم حبیب‌الله عسگراولادی بدون تردید یکی از چهره‌های درخشان و بی‌نظیر در صحنه حرکت‌های ملی اسلامی این سرزمین در یک قرن اخیر می‌باشد. انسان مومن و خودساخته‌ای بود که ساعتی همنشینی با او به مخاطب خود نور ایمان و مقاومت و اخلاص می‌دمید. این بنده حقیر خدا را شاکرم که در بیست سال گذشته بارها و بارها توفیق مصاحبت و استفاده از نصایح و شنیدن سخنان پرمغز از دل و زبان نورانی این مجاهد صادق را نصیبم کرد.



سال ۱۳۷۲ بود که به عنوان خبرنگار پارلمانی روزنامه رسالت راهی مجلس شدم. در دهه فجر فرصتی به دست آمد تا در هیئت رئیسه مجلس با مرحوم عسکراولادی درباره خاطرات دوران ستمشاهی و ایام پیروزی انقلاب اسلامی گفتگویی داشته باشم. چنان با حرارت و با ایمان از امام و جانشین صالح امام راحل سخن گفت که گرمی آن سخنان هنوز در گوشم طنین انداز است.

قبلا در مناسبتی از آیت الله مهدوی کنی درباره چگونگی فوت همسر مرحوم عسکراولادی که با ظلم دژخیمان رژیم پهلوی به همراه فرزند در رحم خود به جوار رحمت حق پیوسته بود مختصری شنیده بودم تا از زبان این پیر سختی کشیده انقلاب، ماجرا را برای ثبت در تاریخ بشنوم. در آخر مصاحبه به حبیب خدا گفتم: ماجرای فوت همسر و فرزند شما قبل از



آهی کشید و گفت: سوال بعدی را بپرس و این ماجرای من یک حادثه شخصی است و نباید کام مردم را در دهه فجر تلخ کنیم.

بعد از اصرارهای فراوان من، مرحوم عسکراولادی راضی شد برای اطلاع نسل جوان از خوی وحشیانه حاکمان رژیم ستمشاهی
ماجرای را بیان کرد:

حدود آبان ماه سال ۵۷ که چند هفته‌ای بود که حضرت امام از نجف به پاریس رفته بود و من بعد از ۱۲ سال زندان، تازه آزاد شده بودم. در این ایام فرزندی در راه داشتم، اوایل شب به منزل رفتم. دیدم همسرم در شرایط وضع حمل قرار دارد. چون در آن ایام رژیم شاه برای کنترل مبارزات مردمی انقلابی و از ترس حضور مردم اقدام به وضع مقررات حکومت نظامی کرده بود لذا امکان بردن بیمار به بیمارستان وجود نداشت مگر با اجازه فرمانداری نظامی تهران. ساعت ۹ شب از منزل با کلانتری محل تماس گرفتند که خانمی می‌خواهد وضع حمل کند و به آمبولانس نیاز داریم. از کلانتری پرسیدند اگر شما از طرفداران خمینی باشید اجازه نمی‌دهیم آمبولانس بیاید. پسر ساعت ۱۰:۳۰ شب به فرمانداری نظامی تهران زنگ زد که خانمی در شرایط وضع حمل قرار دارد و حال او نامناسب است، باید به بیمارستان منتقل شود. از فرمانداری نظامی سوال کردند از کجا زنگ می‌زنید؛ پسر گفت از منزل عسکراولادی.



از پشت تلفن گفتند هرگز اجازه نمی‌دهیم بیمار از خانه خارج شود و آمبولانس هم نمی‌تواند بیاید. بستگان ما از بیمارستانی آمبولانسی را فراهم کرده و تا نزدیک منزل ما در خیابان ایران آوردند اما ماموران فهمیدند آمبولانس برای منزل ما آمده اجازه توقف ندادند. همسر صبور من که ۱۲ سال زندان مرا با افتخار تحمل کرده بود از ساعت ۹ شب تا ۵ صبح که پایان حکومت نظامی بود در راهرو ناله کرد و هنگام اذان صبح روی دست ما پرپر زد و به همراه فرزند در رحم خود به سوی رحمت حق رفت.

مرحوم عسکراولادی که کوه صبر و مقاومت بود در ادامه مصاحبه گفت: چند روز بعد از این ماجرا من برای دیدار با امام خمینی و کمک به نهضت اسلامی به پاریس رفتم و پس از چند هفته که می‌خواستم به ایران برگردم، امام خمینی به من گفت: شما اینجا بمان تا با هم به ایران برویم.



گاهی روزهای جمعه برای کسب فیض در کمیته امداد امام خمینی خدمت او می‌رسیدم. یکبار گفتم: چرا شما با این سن پیری روزهای جمعه استراحت نمی‌کنید و به دفتر امداد می‌آیید؟ مرحوم عسکراولادی گفت: فلانی، من چون روزهای هفته برای کار سیاسی مورد نیاز انقلاب وقت می‌گذارم نگران هستم مدیون نیازمندان وابسته به کمیته امداد باشم لذا جمعه‌ها به کمیته امداد می‌آیم که مبادا در حق رسیدگی به نیازمندان کوتاهی کرده باشم.

یک ماه قبل از اینکه حبیب خدا به دیدار حق برود با بزرگواری تمام با من تماس گرفت و گفت: همین ساعت به کمیته امداد بیایید. به دفتر رفتم و در حالی که به سختی صحبت می‌کرد گفتم: فلانی، در آینده نزدیک برای جراحی قلب به بیمارستان می‌روم و فکر می‌کنم به آخر خط رسیده‌ام و یک امانتی از سال ۷۸ از طرف شما پیش من مانده بود که خواستم به شما برگردانم.

به هنگام خداحافظی از حاج آقا سوال کردم: آیا پس از مصاحبه‌های شما درباره کربوبی و موسوی خبری شده یا نه؟ با حسرت گفتم: من وظیفه‌ای داشتم در حد توان عمل کردم اما دوست داشتم این دو نفر دست از لجاجت برمی‌داشتند و اشتباه خود را جبران کرده و به دامن انقلاب و نظام بر می‌گشتند. خداوند روح او را با حضرت اباعبدالله الحسین محصور کند و ما را قدردان زحمات بزرگانی چوم مرحوم عسکراولادی قرار دهد.

آدرس مطلب :

<https://www.cafetarikh.com/news/۲۸۴۷۷/مبارزه-همسر-فرزندش-جلوه-چشمانش-رفت-دست-چشمانش-جلوه-چشمانش>